

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۲)

رشته انبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدُّرُسُ الثَّانِي بَرَكْد

۲

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ ۲

صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

« جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لَعَةُ الْقُرْآنِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ الْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيِّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمُلَمَّعِ؛

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی آمیخته به عربی سروده‌اند و آن را مُلَمَّع نامیده‌اند؛

لَكثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٍ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرُّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلَمَّعاتی دارند از جمله: حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

***مُلَمَّعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مُلَمَّعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شِيرَازِي)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَةَ

نامه‌ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را از دوری تو همچون قیامت دیدم"

دارم من از فراقش در دیده صد علامت

كَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هَذِي لَنَا الْعَلَامَةَ؟

من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم، "آیا این اشک‌های چشمم، برای ما نشانه نیست؟"

هر چند کازمودم از وی نبود سودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

هرچه که تجربه کردم، ازجانب او فایده ای به من نرسید "هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود."

پرسیدم از طبییی احوالِ دوست گفتا

فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ

ازطبییی درباره احوال محبوبم سوال کردم، گفت: "در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامت است"

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردهم

وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حَبِيًّا بِإِلَّا مَلَامَةً

گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می‌شوم "به خدا سوگند، ما عشقی را بدون سرزنش ندیده‌ایم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین

حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ

حافظ مانند خواستار جامی به قیمت جان شیرین آمد، "تا از آن، جامی از کرامت بچشد"

۲ تلمیع: درخشان کردن/ مُلَمَّع: درخشان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

مفرده: فلاة مَلَمَعُ سَعْدِي الشيرازي (مَلَمَعُ سَعْدِي شيرازی)

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهِيْمًا فِي الْفَلَوَاتِ تِ
تو قدر آب چه دانی که در کنار فُراتی

“از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه و سرگردانند، بپرس... ” تو قدر و ارزش آب را چه می دانی، وقتی در کنار فرات هستی.

شَبْمٌ بِه رُوِي تُو رُوِزَسْتٌ وَ دِيْدَهَامٌ بِه تُو رُوِشَن
شبم به دیدن روی تو مثل روزاست و چشمم با دیدن روی تو روشن می شود.

وَ اِنْ هَجَرْتِ سَوَاءٌ عَشِيَّةً (عشیه + ی) وَ عِدَاتِي (غدا + ی)
روزم برابر می شود ”

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم
گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم، اما امیدم را از دست نادم، ” زمان گذشت و دلم می گوید قطعاً تو می آیی.

مَنْ اَدَمِي بِه جَمَالَتِ نَه دِيْدَمٌ وَ نَه شَنِيدَم
من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام، اگر خمیر آفرینش تو از آب و خاک (گِل) است، در حقیقت آغشته به آب زندگانی است.

شَبَانِ تِيْرَه اَمِيْدَمٌ بِه صَبْحِ رُوِي تُو بِاشَد
شبهای تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، ” وگاهی چشمه زندگی در تاریکی ها جستجو می شود ”

فَكَمْ مُرَّرٌ عَيْشِي وَ اَنْتَ حَامِلٌ شَهِيْدٌ
چه بسیار زندگی را تلخ می کنی در حالی که تو حامل عسل هستی! از دهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست!

نَه پَنج رُوِزَه عَمْرَسْتِ عَشِقِ رُوِي تُو مَا رَا
عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست، ” اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده ام) را ببویی، بوی عشق را می یابی ”

وَ صَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى
هر زیباروی با همگی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی ” ستایش های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی ”

اَخَافُ مِنْكَ وَ اَرْجُو وَ اَسْتَعِيْثُ وَ اَدْنُو
” از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می خواهم و به تو نزدیک می شوم ” که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

ز چشَمِ دُوَسْتِ فَتَادَمٌ بِه كَامَهٌ دَلِ دِشْمَنِ
به دلخواه و خواست دشمن، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم، ” یارانم از من جدایی گزیدند همان طور که دشمنانم می خواهند ”

فِرَاقِنَامَهٌ سَعْدِي عَجَبٌ كِه دَر تُو نَغِيْرِد
شگفت است که نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی گذارد! ” و اگر به پرندگان گلابه کنم، در لانه ها شیون کنند (با صدای بلند بگریند) ”

۲ مَصَانِع: آبگیرهایی بودند که مره گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگان سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود.

برگرد **المعجم**

<p>قَدْ تَفْتَشُ: گاهی جستجو می‌شود (فَتَشَ، يُفْتَشُ) كَأْسٍ: جام، لیوان مُجَرَّبٍ: آزموده مَحَامِدٍ: ستایش‌ها «مفرد: مَحَمْدَةٌ» مَصَانِعٍ: انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها) مَلِيحٍ: با نمک مَمْرُوجٍ: در هم آمیخته = مَخْلُوط نَحْنُ: شیون کردند (نَاحٍ، يَنْوَحُ) وَدَّ: عشق و دوستی # عداوة وَصَفَّتْ: وصف کردم (وَصَفَّ، يَصِفُ) وَكُنَاتٍ: لانه‌ها «مفرد: وَكْنَةٌ» هَجَرَتْ: جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهْجُرُ)</p>	<p>حَتَّى يَذُوقَ: تا بچشد (ذَاقَ، يَذُوقُ) حَلَّتْ: فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ) رُفَاتٍ: استخوان پوسیده رَكَبَ: کاروان شتر یا اسب سواران سَلَّ: بپرس = إِسْأَلَ (سَأَلَ، يَسْأَلُ) شَكَّوْتُ: گلایه کردم (شَكَا، يَشْكُو) «إِنْ شَكَّوْتُ: اگر گلایه کنم» بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ) «إِنْ شَمَمْتُ: اگر بویی» شَهْدٍ: عسل عَادِي، عَادٍ: دشمن، تجاوزگر جمع: عُدَاةٌ = عَدُوٌّ # صَدِيقٌ عَجِينٍ: خمیر عَشِيَّةٌ: شامگاه، آغاز شب عُدَاةٌ: صبحگاه، آغاز روز فَلَوَاتٍ: بیابان‌ها «مفرد: فَلَاةٌ»</p>	<p>الآتِي (آت): آینده، در حال آمدن أَحِبَّةٌ: یاران «مفرد: حَبِيبٌ» أَدْنُو: نزدیک می‌شوم (دَنَا، يَدْنُو) أَرْجُو: امید دارم (رَجَا، يَرْجُو) أَسْتَعِثُّ: کمک می‌خواهم (اسْتَعَاثَ، يَسْتَعِثُّ) بَدِيعٍ: نو بُعْدٍ: دوری # قُرْبٍ تَرْضَى: خشنود می‌شوی (رَضِيَ، يَرْضَى) تَشَاءُ: می‌خواهند (شَاءَ، يَشَاءُ) شَاءٌ = أَرَادَ، طَلَبَ قَهْرٌ: تلخ می‌کنی (مَرَّرَ، يُمَرِّرُ) تَهِيمٌ: تشنه و سرگردان می‌شود (هَامَ، يَهِيمُ) جَرَّبَ: آزمایش کرد (مَضَارَعٌ: يَجْرِبُ)</p>
---	--	--

برگرد **حوال النص**

كَمْ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱- تَفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضُّوءِ فَقَطْ.

✗ چشمه زندگی فقط در نور جستجو می‌شود.

۲- الْمَلَمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارَسِيَّةٌ مَمْرُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

✓ ملامعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند.

۳- يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ.

✓ سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند.

۴- قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَاتَأْتِي.

✗ سعدی گفت: زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی.

۵- يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

✗ حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند.

برگرد **إِذَا عَلِمُوا**

اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

رازق (روزی دهنده): مَرزوق (روزی داده شده) / رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول: به معنای «انجام شده» است

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خَالِق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عَابِد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشَاهِدُ	می بیند	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	تقلید می کند	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	می فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می کشد	مَنْتَظِر	انتظار کشنده	مَنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	یاد می گیرد	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یادگرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	بیرون می آورد	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	حمله می کند	مُتَهَاجِم	حمله کننده	_____	_____
يَنْكَسِرُ	می شکند، شکسته می شود	مُنْكَسِر	شککننده	_____	_____

چگونگی ساخت و تشخیص:

گروه اول: از فعل‌های ثلاثی مجرد (فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان، برون «فاعل و مفعول» است.

گروه دوم: از فعل‌های ثلاثی مزید (فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها بیشتر از سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان با حرف «م» شروع می‌شود و در اسم فاعل، حرف ماقبل آخرشان (حرف دوم اصلی = عین الفعل) حرکت کسره و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» دارد.

(اسم فاعل: ← م ... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م ... ع ...)

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	الترجمة	الكلمة
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	نزدیک شده	مُقَرَّبٌ / نزدیک می‌کند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	دانا	عَالِمٌ / می‌داند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	تولیده کننده	مُنْتَجٍ / تولید می‌کند
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	مُجَهَّزٌ / آماده می‌کند
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	مَضْرُوبٌ / می‌زند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	گوینده	مُتَكَلِّمٌ / سخن می‌گوید

یا صَانِعٌ كُلِّ مَصْنُوعٍ یا خَالِقٌ كُلِّ مَخْلُوقٍ یا رَازِقٌ كُلِّ مَرزُوقٍ یا مَالِكٌ كُلِّ مَمْلُوكٍ. من دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای سازنده هر ساخته شده‌ای، ای آفریننده هر آفریده شده‌ای، ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای، ای صاحب هر مال و دارایی
 عبارتی از دعای جوشن کبیر

خالق: اسم فاعل / مخلوق: اسم مفعول
 مالک: اسم فاعل / مملوک: اسم مفعول

صانع: اسم فاعل / مصنوع: اسم مفعول
 رازق: اسم فاعل / مرزوق: اسم مفعول

اسم مبالغه

اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد.

دو وزن مهم آن «فَعَالٌ» و «فَعَالَةٌ» است؛ مثال:

صَبَّارٌ (بسیار بردبار)؛ غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّابٌ (بسیار دروغگو)؛
 رَزَّاقٌ (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاقٌ (بسیار آفریننده)؛ عَلَّامَةٌ (بسیار دانا)؛
 فَهَامَةٌ (بسیار فهمیده).



الْعَلَّامَةُ دَهْخُدَا مُؤَلِّفُ أَكْبَرِ مُعْجَمِ فَارِسِيٍّ

گاهی وزن «فَعَالٌ» بر شغل دلالت دارد؛ مانند خَبَّازٌ (نانوا)؛ حَدَّادٌ (آهنگر)



گاهی نیز وزن «فَعَالَةٌ» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مثال: فَتَّاحَةٌ (در بازکن)، نَظَّارَةٌ (عینک)، سَيَّارَةٌ (خودرو)



النظارة الشمسيّة

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۲) : تَرْجِمِ التَّرَاكِيْبَ التَّالِيَةَ.

- ۱- ﴿عَلَامُ الْغَيْبِ﴾ : بسیار دانای غیبها
 - ۲- ﴿أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ : بسیار امرکننده به بدی
 - ۳- الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ : خلبان ایرانی
 - ۴- فَتَّاحَةُ الرُّجَاغَةِ : در بازکن شیشه
 - ۵- الْهَاتِفُ الْجَوَّالُ : تلفن همراه
 - ۶- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَيِّمُ التَّمَارِ : درود بر تو ای میثم خرما فروش
- اسم مبالغه: عَلَامٌ ، أَمَارَةٌ ، الطَّيَّارُ ، فَتَّاحَةٌ ، الْجَوَّالُ ، التَّمَارُ

----- * * -----

☞ کمی فراتر بدانیم :

⊛ جامد: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته نشده باشد. مانند:

مصادر مجرد و مزید:

الْتَدَامَةُ، حُبٌّ، مَلَامَةٌ، الْكِرَامَةُ، ظَلْمَةٌ، حَيَاةٌ، وَدٌّ، مَرٌّ، هَجْرٌ، عِلْمٌ، كَثْرَةٌ، اسْتِطَاعَةٌ، التَّفَاتُ، انْفِتَاحٌ، تَصَدَّقٌ، تَظَاهَرٌ، مُجَالَسَةٌ، تَكْرِيمٌ، اِيتَاءٌ

کلمات غیر مصدری مانند:

الْقَلَمُ، الْبَابُ، اَللَّهُ، دَهْرًا، الْفُلُوتُ، وَكُنَّةٌ، عَشِيَّةٌ، عَدَاةٌ

⊛ مشتق: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته شده باشد. مانند:

عَالِمٌ، مَعْلُومٌ، عَلَامَةٌ، أَعْلَمٌ، مَعَالِمٌ که از "علم" گرفته شده اند.

----- * * -----

از کلمات مشتق ۵ نوع را در کتاب درسی می‌خوانیم. این مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان

----- * * -----

⊠ اسم فاعل: در واقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است.

در ترجمه با کلماتی مانند «کننده، دهنده» یا پسوند «ا» یا «نده»، «گر»، «کار» می‌آید؛ مانند:

اعتماد کننده، یاد دهنده، دانا، یاد گیرنده، ستمگر، آفریدگار

⊠ اسم مفعول: در واقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و نشانه آن در فارسی پسوند «شده» می‌باشد و بر

کاری انجام شده دلالت دارد.

مورد اعتماد، یاد داده شده، دانسته شده، یاد گرفته شده، مورد ستم واقع شده، آفریده شده.

----- * * -----

اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی به دو روش ساخته می‌شوند:

الف- از فعل ثلاثی مجرد (ماضی آن، فقط سه حرف اصلی دارد) بر وزن "فاعل و مفعول" ساخته می‌شود؛ مانند: كَتَبَ، يَكْتُبُ، كِتَابَةٌ

بر وزن فاعِل ← كَاتِب (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَكْتُوب (اسم مفعول)
عَلِمَ، يَعْلَمُ، عِلْمٌ

بر وزن فاعِل ← عَالِم (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَعْلُوم (اسم مفعول)
أَمَرَ، يُأْمُرُ، أَمْرٌ

بر وزن فاعِل ← أَمِر (اسم فاعل)

بر وزن مَفْعُول ← مَأْمُور (اسم مفعول)

ب - از فعل ثلاثی مزید بدین ترتیب:

ابتدا از کلمه داده شده، فعل مضارع می‌سازیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «م» می‌گذاریم.
سپس

برای ساختن اسم فاعل: عین الفعل حرف (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "کسره" می‌دهیم؛

برای ساختن اسم مفعول، عین الفعل (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "فتحه" می‌دهیم؛
مانند:

تَعَلَّمَ ← يَتَعَلَّم (یاد می‌گیرد) : اسم فاعل ← مُتَعَلِّم (یاد گیرنده) / اسم مفعول ← مُتَعَلَّم (یاد گرفته شده)

إقْتَرَحَ ← يَقْتَرِحُ (پیشنهاد می‌دهد): اسم فاعل ← مُقْتَرِح (پیشنهاد دهنده) / اسم مفعول ← مُقْتَرَح (پیشنهاد داده شده)

إِسْتَعَدَّ ← يَسْتَعِدُّ (آماده می‌شود): اسم فاعل ← مُسْتَعِدِّ (آماده) / اسم مفعول ← ندارد (از فعل لازم اسم مفعول نداریم)

.....* *.....

از باب انفعال و کلا فعل لازم، اسم مفعول نداریم.

اسم مفعول ساخته نمی‌شود؛

ذَهَبَ (رفت) : ذَاهِب (رفته)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

إِنْكَسَرَ (شکسته شد): مُنْكَسِر (شکسته، شکسته شده)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

{فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ}- بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.

^{۲۴} برای دبیر: اسم مفعولش را به شرطی داریم که متعدی شود به حرف جر مثلا: مغلوب علی أمره: مغلوب، درمانده

اسم فاعل و اسم مفعول های موجود در کتاب درسی:

اسم فاعل مجرد: (بر وزن فاعل) ← آخر، آکل، آمر، سائل، فائر، طائر، قادِرَة، جائع، نائل، زائر، زائد، قائل، قائم، ضال، دال، الآتی، الهادی، العالی، القاضی، الراضی، الساعی، حامِل، فاضل، صادقین، کاذب
اسم فاعل مزید: (مُعْ) ← مُعَلِّم، مُشَاغِب، مُدْرَس، مُجِدِّ، مُقْتَصِد، مُصَدِّق، مُنْتَج، الْمُخْتَلِفَة، مُوَطِن، مُتَحَرِّك، مُتَكَلِّم، مُخْتَال، مُبِيد، مُرِيد، مُجِيب، مُدِير، مُعِين.

اسم مفعول بر وزن مفعول ← مَسْؤُول، مَأْمُور، مَمْرُوجَة، الْمَعْرُوف، الْمَطْلُوب، مَرَضِيَّة
اسم مفعول مزید: (مُعْ) ← مَكْسَرَة، مَغْلَق، مَعْجَب، مَلْمَع، مَجْرَب، مَعْوَقِين، مَلُون

برای تشخیص نوع اسم در جمع های مکسر، باید به شکل مفرد آن ها نگاه کنیم؛ مثال:
طَيْر و طيور (طائر)، نيام (نائم)؛ العداة (العادي)، شعراء (شاعر)، طلبَة و طلاب (طالب)، ثواني (ثانية)، نُهاة (ناهي)،
نُقَاد (ناقِد) نُجَار (تاجر)، عَلام (عالم)، عَمال (عالم)، سِيَّاح (سائح) و كُتَّاب (كاتب)، جُهال (جاهل) ← اسم فاعل
و مضامين (مضمون) و مشاهير (مشهور)، مفاهيم (مفهوم) ← اسم مفعول هستند.

----- * * -----

نوع اسم در وزن مُفَاعَلَة بر اساس ترجمه تشخیص میدهیم.

مُحَافَظَة (استان)، (نگداشته شده) : اسم مفعول

مَحَافَظَة (نگهداری) : اسم مصدر

مُصَادَقَة (دوستی)، مَكَاتِبَة (نامه نگاری کردن)، مُجَادَلَة (بحث کردن)، مُشَاوَرَة (مشورت کردن)، مُحَاوَلَة (تلاش)،

مُطالعة (مطالعه کردن)، مُحَاضَرَة (سخنرانی)، مُجَاهِدَة (جهاد کردن) ← مصدر

----- * * -----

توجه داشته باشیم که اسم فاعل و اسم مفعول با نقش فاعل و مفعول فرق دارد.

اسم فاعل، ساختمان کلمه را بررسی می کند و بیرون از جمله هم قابل تشخیص است.

اما فاعل و مفعول فقط داخل جمله قابل تشخیص است و اگر از جمله بیرون بیاید، دیگر نقش فاعل و مفعول ندارد.

عین اسم الفاعل فاعلاً.

۱) الشعراء الإيرانيون أنشدوا مَلَمَعَات جَمِيلَة.

۲) لَا يُرَى الْجَاهِل إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.

۳) وَقَفَت الْحَافِلَة فِي الْمَحْطَة وَ نَزَلَ الرَّكَّاب!

۴) كَانَ فِي الصَّفِّ طَالِبٌ يَسْأَلُ مُعَلِّمَ الْكِيمِيَاءِ تَعَنُّتًا!

پاسخ گزینه ۳) الحافلة بر وزن الفاعلة: اسم فاعل در نقش فاعل

الرَّكَّاب مفردة الراكب : اسم فاعل در نقش فاعل

بررسی اسم فاعل ها در سایر گزینه ها :

گزینه ۱) الشعراء مفردة الشاعر: نقش مبتدا

گزینه ۲) الجاهل: نائب فاعل/مفراط: حال، مفراط: معطوف -> بهر حال مشخص است فاعل نیستند.

گزینۀ ۴) حواسمون باشد که کان فاعل و مفعول نمی گیرد. طالب: اسم کان است. / مُعَلِّم: نقش مفعول نکته: کلماتی چون حافلة و نام اشخاص مانند شاعر حافظ بر اساس وزن، اسم فاعل محسوب می شوند.

----- * * -----

◆ اسم مبالغه: اسمی است که بر وجود صفتی به میزان زیاد در شخص یا شی دلالت می کند.

دو وزن مهم آن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» است؛ که

یدل علی المبالغة و الکثرة

۱) بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد:

صَبَّار (بسیار بردبار)؛ عَفَّار (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده)؛ عَلَّامَة (بسیار دانای)؛ فَهَّامَة (بسیار فهمیده)؛ أَمَّارَة (بسیار امرکننده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ طَّنَّان (بسیار طنین انداز)؛ سَلَّال (آبشار، جایی که آب بسیار فرو می ریزد)؛ تَبَّار (جریان، عبور فراوان آب یا برق).

یدل علی المهنة

۲) گاهی وزن «فَعَّال» بر شغل دلالت دارد:

خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)؛ الطَّبَّار (خلبان)؛ الثَّمَّار (خرما فروش)؛ فَلَاح (کشاورز)؛ صَيَّاد (شکارچی).

یدل علی الآلة

۳) گاهی نیز وزن «فَعَّالَة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند:

فَتَّاحَة (در بازکن)؛ نَظَّارَة (عینک)؛ سَيَّارَة (خودرو)؛ الجَّوَّال (تلفن همراه).

----- * * -----

نکته: وزن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» چه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت کند؛ چه بر شغل و چه بر ابزار، وسیله دلالت کند؛ همگی اسم مبالغه محسوب می شوند.

به وزن کلمات دقت کنید و نوع اسم های جمع را از شکل مفردشان، تشخیص دهید.

دَوَابَّة (جمع مکسر بر وزن فَوَاعِل است و مفرده: دَابَّة) اسم فاعل است.

کلماتی مانند (تُبَّار، عَلَّام، عَمَّال، سَيَّاح و كُتَّاب، جُهَّال) بر وزن «فَعَّال» جمع مکسر هستند و اسم فاعل محسوب می شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجر، عالم، عامل، سائح، کاتب و جاهل) بر وزن فاعل است.

دو وزن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» را با هم اشتباه نگیرید. سَيَّاح، عَلَّام (بر وزن فَعَّال) : اسم مبالغه / سَيَّاح، عَلَّام: (جمع

مکسر بر وزن «فَعَّال») مفرده سائح، عالم: اسم فاعل

----- * * -----

نکته: "ة" در «فَعَّالَة»

نشانه کثرت و فراوانی است که برای تاکید بر مبالغه بودنش به کار می رود.

برای مذکر و مؤنث یکسان است.

اگر با اسم مؤنث بیاید، با توجه به آن اسم، مؤنث حساب می شود؛ مانند: امرأة علامة

و اگر با اسم مذکر بیاید، و با توجه به آن اسم، مذکر حساب می شود؛ مانند: رجل علامة

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

- ۱- الرُّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ. ✓
کاروان [سواران شتر - اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافرت می‌کنند.
- ۲- غُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشِّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَصْرَةٌ. ✗
شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.
- ۳- الْغَدَاةُ نِهَائَةُ النَّهَارِ، وَ بَدَايَةُ ظِلَامِ اللَّيْلِ. ✗
بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.
- ۴- الْكَأْسُ إِنَاءٌ يُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّيْءُ. ✓
لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب و چای نوشیده می‌شود.
- ۵- يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ. ✓
نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- الْوَكْنَةُ (لانه) ⑤ زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ. (زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن)
- ۲- الْكِرَامَةُ (کرامت) ⑥ مَنْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سُلُوكُهُ. (کسی که شکلش، گفتارش و رفتارش تو را به
- ۳- الْهَجْرُ (جدایی) شَكْفَتٌ مِيْ أورد. (شکفت می‌آورد.)
- ۴- الرِّفَاتُ (استخوان‌های پوسیده) ② شَرَفٌ وَ عِظْمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ. (شرافت و بزرگی و عزت نفس)
- ۵- السَّوَارُ (دستبند) ③ تَرَكَ الصَّدِيقَ أَوْ الْمُحِبَّ. (جدا شدن از دوست یا عاشق)
- ۶- الْمَلِيحُ (نمکین) ① بَيْتُ الطُّيُورِ. (خانه پرندگان)

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرَجِّمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- إِيْنَاً^۱ وَ مُصَادَقَةً^۲ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ^۳. الإمامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ④ الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ
از دوستی با نادان بپرهیز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يُرِيدُ / أَنْ يَنْفَعُ / يَضُرُّ

۲ دَوَاب: چارپایان، جنندگان، مفرد: دَابَّةٌ اسم فاعل

۳ نِهَائَةُ ≠ بَدَايَةُ / النَّهَارِ اللَّيْلِ

۴ إِنَاء: ظرف

۵ وَكْنَةٌ (لانه پرنده در شکاف دیوار یا کوه) = عَشٌّ (لانه پرنده روی درخت)

۲- الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدُوَانِ مُعِيْدًا عَلَيَّ بِاللَّيْلِ^۱ وَ الْاِحْسَانِ. الْاِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ اَلْجَارُ وَ الْمَجْرورِ

دوست کسی است که از ستم و دشمنی باز دارد و در نیکی و احسان یاری رساند. (دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رسان بر نیکی و احسان باشد). / جَارٌ وَ مَجْرور: عَنِ الظُّلْمِ / عَلَيَّ الْبِرُّ

۳- اِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَاِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَبْرُرُ^۲ عَلَيْكَ الْبُعِيْدَ وَ يَبِيْهُ^۳ عَلَيْكَ الْقَرِيْبَ. الْاِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ اِسْمِ الْمُبَالَغَةِ

از دوستی با دروغگو بهره‌یز، زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. / اسم مبالغه: الْكُذَّابِ

۴- الصَّدِيقُ الصَّدُوْقُ^۴ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ، وَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَ اَلْتَرَ^۵ عَلَ نَفْسِهِ. الْاِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ الْمَجْرور بِحَرْفِ جَرٍّ

دوست راستگو (صمیمی) کسی است که تو را در مورد عیبت نصیحت کند، و در غیابت تو را نگه دارد، و تو را بر خود برگزیند (ترجیح دهد). / الْمَجْرور بِحَرْفِ جَرٍّ: عَيْبٍ / عَيْبٍ / نَفْسِ

۵- مِنْ غَضَبِ عَلَيِّكَ مِنْ اِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَلْفُ^۶ فِيكَ شَرًّا، فَاتَّخَذَ^۷ لِنَفْسِكَ صَدِيْقًا. الْاِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ فِعْلِ الْاَمْرِ

هرکس از دوستانت سه بار نسبت به تو خشمگین شود (شد)، ولی در موردت بدی و سخن ناروایی نگوید (نگفت)، پس او را برای خودت به دوستی بگیر. / فعل امر: اِتَّخَذُ

۶- يَا بُنَيَّ، اِتَّخِذْ اَلْفَ صَدِيْقٍ وَ الْاَلْفَ قَلِيْلٍ، وَ لَا تَتَّخِذْ عَدُوًّا وَّاحِدًا وَ الْوَاِحِدُ كَثِيْرٌ. لِقَبَانِ الْحَكِيْمِ ﴿ فِعْلِ النَّهْيِ^۸ ۲
پسرکم، هزار دوست بگیر که هزار دوست [هم] کم است و یک دشمن بگیر که یک دشمن [هم] زیاد است. / فِعْلِ النَّهْيِ: لَا تَتَّخِذُ



- | | | | |
|----------------------------|-------------------------------|--|--------------------------|
| ۱- اِيَّاكَ: بهره‌یز، تورا | ۲- مُصَادَقَةَ: دوستی کردن با | ۳- يَبْرُرُ: زیان می‌رساند | ۴- مُعِيْن: یاری رساننده |
| ۵- بَرُّ: نیکی | ۶- يَبْرُرُ: نزدیک می‌سازد | ۷- يَبِيْهُ: دور می‌سازد | ۸- صَدُوْق: راستگو |
| ۹- اَلْتَرَ: برگزید | ۱۰- لَمْ يَلْفُ: نگفت | ۱۱- اِتَّخَذَ: بگیر، ه: مفعول اول، صديقاً: مفعول دوم | |

^۱ فعل ماضی بعد از «من و ما» معمولاً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.
^۲ این حدیث به نقل از امام علی (ع) در غرر الحکم: ۱۹۰۴ آمده است. در فارسی چنین گفته‌اند:

- دوست انست، که معایب دوست / همچو اینه، روبرو گوید
 - نه که چون شانه، پاهزار زبان / پشت سر، رفته مو بمو گوید
 - دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی
- ^۳ مستدراک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۰
^۴ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۴۱۳، ج ۴

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

ا. أَرَادَ / قَرَّبَ / الدَّكَانَ / أَلْوَدَّ / العُدَاةَ / أَلْبُعِدَ / الصَّحْرَاءَ / العُدَاةَ / الْحَرْبَ
 ب. صَدُوقٌ / قَرَّبَ / مُصَادَقَةٌ / آثَرَ / مُعِينٌ / سَلَّ / سَعَرَ / مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ

كذَّابٌ (بسیار دروغگو) # صَدُوقٌ (بسیار راستگو)	الأَحِبَّةُ (دوستان) # العُدَاةُ (دشمنان)
بَعَدَ (دور کرد) # قَرَّبَ (نزدیک ساخت)	العَشِيَّةُ (شامگاه) # العُدَاةُ (بامداد)
مُسَاعِدٌ = مُعِينٌ (یاور)	الْفَلَاءُ = الصَّحْرَاءُ (دشت، بیابان)
إِنْتَحَبَ = آثَرَ (برگزید)	الْحُبُّ = أَلْوَدُّ (دوستی)
عِدَاوَةٌ (دشمنی) # مُصَادَقَةٌ (دوستی)	السُّلْمُ (صلح) # الْحَرْبُ (جنگ)
أَجَبٌ (پاسخ بده) # سَلَّ (بپرس)	شَاءَ = أَرَادَ (خواست)
قِيَمَةٌ = سَعَرَ (قیمت)	الْمُتَجَرُّ = الدَّكَانُ (مغازه)
نَزَلَ (پایین آورد) # رَفَعَ (بالا برد)	الْقُرْبُ (نزدیکی) # أَلْبُعِدَ (دوری)
مُخْتَالٌ = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)	دَنَا = قَرَّبَ (نزدیک شد)

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: تَرَجِّمِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

وزن مفعول
مفعول
مفعلة
جمع: مفاعل

وزن
فَعَالٌ - فَعَالَةٌ

وزن مفعول
مُفَعَّلٌ

وزن فاعل
مُفَعِّلٌ

اسم بر وزن
أَفْعَلٌ - فَعْلَى
خير و شر تفضیلی

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الإسراء: ۳۳

... زیرا او یاری شده است. (ترجمه فولادوند) ﴿... مَنْصُورًا﴾ اسم مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۱۶

قطعا فقط تو بسیار دانای نهانها هستی. ﴿... عَلَامٌ﴾ اسم مبالغه

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ البقرة: ۱۴۲

بگو: مشرق و مغرب از آن خداست. ﴿... الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ اسم مکان

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

قطعا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. ﴿... الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ اسم فاعل

۵- ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ الحج: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می دهید داناتر است. ﴿... أَعْلَمٌ﴾ اسم تفضیل

۶- ﴿...مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۲: ۳
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
 مَرَقَدٌ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالِ فِي الْجَمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ بَابَ كُلِّ مِنْهَا.

تشخیص صیغه

صیغه: متکلم مع الغیر

۱- أَنْشَدْنَا فِي الْإِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيِّ.
 در صف صبحگاه باب: ﴿كَلَّمَ﴾ أَنْشَدْنَا: سرودیم (سرود خواندیم) - باب إفعال

صیغه: متکلم مع الغیر

۲- نَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.
 سال بعد از مدرسه باب: ﴿كَلَّمَ﴾ نَتَخَرَّجُ: دانش آموخته می شویم - باب تَفَعُّل

صیغه: جمع مذكر غایب

۳- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.
 سربازانمان از میهن باب: ﴿كَلَّمَ﴾ يُدَافِعُونَ: دفاع می کنند - باب مُفَاعَلَة

صیغه: مفرد مؤنث غایب

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.
 شکوفه ها در بهار باب: ﴿كَلَّمَ﴾ تَنْفَتِحُ: باز می شوند - باب انفعال

صیغه: مثنی مذكر غایب

۵- الشَّرِيكَانِ سَالِ قَبْلَ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.
 دو شریک سال قبل باب: ﴿كَلَّمَ﴾ تَعَامَلَا: با هم معامله کردند - باب تَفَاعُل

صیغه: مفرد مذكر غایب

۶- يَسْتَخْدِمُ الْمَصْنَعُ عَمَالًا.
 کارخانه کارگرانی را باب: ﴿كَلَّمَ﴾ يَسْتَخْدِمُ: به کار می گیرد - باب استفعال

صیغه: مفرد مذكر مخاطب

۷- رَجَاءٌ، عَلَّمَنِي الزَّرَاعَةَ.
 لطفاً، به من کشاورزی باب: ﴿كَلَّمَ﴾ عَلَّمٌ: یاد بده - باب تَفْعِيل

صیغه: متکلم وحده

۸- أَشْتَعِلُ عِنْدَ أَبِي.
 نزد پدرم باب: ﴿كَلَّمَ﴾ أَشْتَعِلُ: کار می کنم - باب افتعال

۳۲ چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

بگرد **التَّحْقُوقُ الْعِلْمِيُّ**

اَكْتُبْ حَوْلَ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشَّيْخُ الْبُهَائِيُّ



الْحَكِيمُ عَمْرُ الْخَيَّامِ النَّيْسَابُورِيُّ



مَوْلَانَا جَلَّالُ الدِّينِ الْبَلْخِيُّ



بَشَّارُ بْنُ بُرْدٍ



أَبُو الْفَتْحِ الْبُوسْتِيُّ

عَمْرُ خَيَّامِ نَيْسَابُورِي

خيام دانشمند، فیلسوف و شاعر ایرانی مسلمان است. در شهر نیشابور در خراسان بین سال های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ میلادی در ایران زاده شده و در سال های بین ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۴ در آن وفات یافت. او در ریاضی، ستاره شناسی، زبان، فقه و تاریخ تخصص یافت و اولین کسی است که شیوه حساب مثلثات و معادلات جبری را اختراع کرد همچنین او شاعر رباعیات مشهور است. علی رغم شهرت خيام به شاعری او یکی از دانشمندان بزرگ ریاضیات بود.

الخيام هو عالم وفيلسوف وشاعر فارسي مسلم، وُلِدَ فِي مَدِينَةِ نَيْسَابُورِ، خِرَاسَانَ، إِيرَانَ مَا بَيْنَ ۱۰۳۸ و ۱۰۴۸ م، وَتَوَفِّيَ فِيهَا مَا بَيْنَ ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ م، تَخَصَّصَ فِي الرِّيَاضِيَّاتِ، وَالْفَلَكِ، وَاللُّغَةِ، وَالْفِقْهِ، وَالتَّارِيخِ. وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ اخْتَرَعَ طَرِيقَةَ حِسَابِ الْمُثَلَّثَاتِ وَمَعَادِلَاتِ جَبْرِيَّةٍ وَهُوَ صَاحِبُ الرَّبَاعِيَّاتِ الْمَشْهُورَةِ. رَغْمَ شَهْرَةِ الْخِيَّامِ بِكَوْنِهِ شَاعِرًا فَقَدْ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ الرِّيَاضِيَّاتِ.